

از گستره خاطرات پدر طلبه شهید
سید امیر شاه حسینی

خدا را شکر که ما هم در دفاع از دین و قرآن نقش داشتیم

علی ترابی



توفیق یارمان شده بود که به دیدار خانواده شهید سید امیر شاه حسینی برویم. خانواده‌ای فرهنگی و مذهبی که علاوه بر این که فرزندان را در راه اسلام هدیه دادند این روزها نیز با ساخت حسینیه و کتابخانه حضرت زینب (س) در کارهای فرهنگی فعالیت‌های ارزشمندی در منطقه گلشهر مشهد دارند. حاج آقا سید حسینی علی حسینی پدر امیر تاکنون ۱۵ جلد کتاب دینی مذهبی به رشته تحریر درآورده است. اگرچه او حالا به ضعف جسمی مبتلاست اما سال‌های زیادی از عمرش را صرف فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی کرده است. می‌گوید: خیلی اصرار داشتم که امیر به درس و بحث در حوزه ادامه دهد اما حال و هوای جبهه او را رها نمی‌کرد او اعتقاد داشت که امروز دفاع از دین و اسلام بر همه ما مسلمانان واجب است و باید مسیر دیگری غیر از راحتی و عافیت برگزید. پدر شهید نگاهی به عکس فرزندش می‌کند و با حالتی همراه حسرت و عطوفت می‌گوید: امیر از کودکی به مسائل دینی و اعتقادی علاقه زیادی داشت، بچه‌ای شیرین و شوخ طبع بود، تندی نداشت و با کسی به خشونت صحبت نمی‌کرد. بچه آراسته و مودبی بود و به سرووضعش اهمیت می‌داد. کارهایش براساس نظم و انضباط بود. با این که جوان شوخی بود اما به همه از بزرگ و کوچک احترام می‌گذاشت. حاج آقا حسینی می‌گوید: من همیشه به درس و تحصیل تاکید داشته‌ام و برای امیر هم همین گونه بود. برای همین به امیر خیلی اصرار می‌کردم که ادامه تحصیل دهد او هم در جبهه هیچ وقت تحصیلش را رها نکرد



و تلاش می‌کرد به درسش ادامه دهد. امیر به نماز اول وقت هم خیلی اهمیت می‌داد. همیشه دیگران را به نماز اول وقت توصیه و تشویق می‌کرد. همه ساله به جز ماه مبارک رمضان ۲ ماه از سال را (رجب و شعبان) روزه بود. همیشه هم عنوان می‌کرد که برای پیروزی اسلام روزه می‌گیرم.

۶ ماه جهاد و سپس پرواز

امیر حدود ۶ ماه در مناطق عملیاتی دفاع مقدس حضور داشت که در این مدت چند بار به مرخصی می‌آید اما مرخصی آخر قبل از شهادت برای خانواده خیلی متفاوت بود. پدر در این باره توضیح می‌دهد: آخرین دفعه‌ای که به مرخصی آمد روحیه خاصی داشت و با گذشته اش خیلی متفاوت بود به طوری که برای همه صحبت‌های متفاوتی می‌کرد و در حرف هایش از سفر سخن به میان می‌آورد. او در طول حضورش در جبهه نامه‌های زیادی برایمان می‌فرستاد که در بیشتر نامه‌ها از ما می‌خواست برای امام و رزمندگان دعا کنیم تا پیروز شویم.

خبر پرواز

حاج آقا حسینی که حالا اشک در چشم هایش حلقه زده خاطرات روزی که خبر شهادت امیر را به او دادند به یاد می‌آورد و می‌گوید: صبح یکی از روزهای خردادماه بود که چند نفر از جهاد سازندگی به منزل ما آمدند و گفتند که امیر مجروح شده، اما من متوجه شدم که امیر حسین شهید شده و به آنها گفتم که آمادگی دارم خبر شهادت فرزندم را بشنوم. ساعت ۱۴ همان روز به معراج شهدا رفتیم و پیکر فرزند شهیدمان را که با خمپاره نیمی از بدنش رفته بود، دیدیم. لحظه غیرقابل وصفی بود اما خدا را



شکر کردم که ما هم در دفاع از دین و اسلام و ایران نقشی داشتیم. حاج آقا حسینی که با این خاطرات به سال‌های دور رفته و گویی خودش را در معراج شهدا و بر پیکر امیرش یافته، حالا سکوت می‌کند و به عکس امیر خیره می‌شود. نمی‌دانم به چه می‌اندیشد... حتما دلش برای فرزندش تنگ شده ...

خواهر شهید حسینی هم که در این میهمانی همراهی مان می‌کند، می‌گوید: امیر امروز مایه افتخار پدرم و تمام خانواده ماست امیدواریم روزی که ما محتاجیم ما را از شفاعت خودش محروم نکند. امیر سال ۶۶ داوطلبانه از سوی جهاد سازندگی به عنوان امدادگر به جبهه اعزام و در ۱۳ خرداد ۶۷ نیز در جزیره مجنون بر اثر اصابت خمپاره به آسمان پرواز کرد... حاج آقا حسینی که سال هاست کتابخانه و حسینیه حضرت (س) را در منطقه گلشهر راه اندازی کرده، می‌گوید: زمانی که امیر بود قصد احداث این حسینیه را داشتیم و حتی او هم وقتی جبهه بود از طریق نامه‌هایی که می‌فرستاد خیلی پیگیر ساخت حسینیه بود؛ خیلی عجیب بود که ساخت حسینیه هم زمان شد با شهادت امیر و پس از تکمیل توانستیم مراسم چهلم او را در این حسینیه برگزار کنیم. این حسینیه اکنون حدود ۱۲ هزار جلد کتاب فرهنگی و مذهبی دارد که مردم محله و منطقه از آن استفاده می‌کنند. حاج آقا حسینی می‌گوید: چند جلد کتاب به زبان دری نوشته‌ام که به افغانستان ارسال می‌کنم. متأسفانه وضعیت امکانات فرهنگی در کشور افغانستان خوب نیست و باید به سهم خودم تلاش کنم تا برای رشد فرهنگی و دینی مردم کشورم قدمی برداشته باشم.